



فهرست مطالب

۲ ادله وجوب مقدمه
۲ اشکال آقای خوئی
۲ حقیقت حکم
۳ جواب:
۴ اشکال به جواب



بسم الله الرحمن الرحيم

ادله وجوب مقدمه

سومین دلیلی که برای وجوب مقدمه ذکر شده بود تقریر شد و آن مقایسه اراده تشریعی حکم با اراده تکوینی بود این فرمایش و استدلالی بود که در کلمات اعلام متقدم مطرح شده بود و از سوی اعلام متأخر مورد مناقشه قرار گرفته بود یک مناقشه همان بود که از حضرت امام (ره) نقل شد بیانات دیگری هم در نقد دلیل سوم هست که در کلمات مرحوم آقای خوئی و آقای وحید و آقای تبریزی آمده است.

اشکال آقای خوئی

این اشکال مبتنی بر یک مقدمه است که در باب حقیقت حکم است یعنی سؤال می شود که حکم چیست؟ و این محل اختلاف است.

حقیقت حکم

در حقیقت حکم پنج نظر وجود دارد:

بعضی گفته اند حکم، همان شوق مؤکد است.

نظر دیگر این است که حکم، اراده مولا است.

حکم اراده مبرزه است، یعنی اراده است اما نه صرف اراده وقتی در نفس مولا باشد بلکه وقتی است که ظهور و بروزی پیدا کند.

نظر دیگر این است که حکم، غیر از همه اینهاست و اینها همه مقدمات حکم هستند و حکم، بعث و زجر و اعتباری است که از شارع صادر می شود و حقیقت انشائی دارد.

نظر آقای خوئی است که می فرمایند: (اعتبار شیء فی ذمة المكلف) حکم، وضع و اعتبار شیء بر ذمه مکلف است.

این چند نظری است که در باب حقیقت حکم آمده است که بنا بر دو نظر آخر حکم اعتباری است. مشهور و غالب محققین حکم را غیر از آن سه نظر اول می دانند و قائل اند به اینکه حکم، اعتبار و جعل تشریعی مولی است که البته مبتنی بر ملاکات و مصالح و مفاسد است چون احکام تابع مصالح و مفاسد است اما حکم غیر از این مقدمات است.



حالا با توجه به این مقدمه برمی گردیم به آن بیانی که مرحوم آقای خوئی و به تبع ایشان بزرگان دیگری مثل مرحوم آقای تبریزی و آقای وحید دارند و آن بیان بر اساس این مقدمه به این صورت است که این استدلالی که شما کردید که اراده تشریعی مثل اراده تکوینی است همان طور که اگر من خودم بخواهم فعلی را انجام بدهم و خواست من به ذی المقدمه تعلق گرفت این موجب خواست و اراده من به مقدمه می شود، در اراده تشریعی هم که به فعل غیر تعلق می گیرد اگر از او ذی المقدمه را می خواهد یعنی مقدمه را هم می خواهد، به اراده تشریعی. این بیان حداکثر این را می رساند که این یک شوق مؤکد است و اینکه از آن شوق مولی به صدور این فعل از عبد، شوق مولی به صدور مقدمات آن فعل متولد می شود و مولی شایق به صدور این مقدمات است و حتی آن اراده تکوینی که در نفس مولی است و علاقه به آن دارد (اگر بگوییم چنین اراده ای اینجا متصور است که البته آقای خوئی می فرمایند اراده ای نسبت به فعل غیر معنی ندارد) شوق مؤکد است و بعد هم اعتبار است اگر این باشد درست است ولی حکم این ها نیست بلکه شوق مؤکد در مبادی حکم قرار می گیرد نه اینکه در خود حکم باشد. حکم، آن انشاء شارع است که یک امر اعتباری اختیاری مولا است در این صورت ما ملازمه را قبول نداریم، پس این که شما می گوئید حکم، شوق مولا به ذی المقدمه مستلزم شوق او به مقدمه است این در اراده تکوینی که معلوم است و در اراده تشریعی هم شوق را قبول داریم و ملازمه بین شوقین و علاقه درونی مولا مقبول است ولی این شوق مؤکد، حکم نیست بلکه حکم، اعتبار است و در این اعتبار تشریعی، ما ملازمه را قبول نداریم و می گوئیم مولی اعتبار کرده است ذی المقدمه را و بر ذمه مکلف قرار داده به صورت انشائی ولی این مستلزم این نیست که مقدمه را هم بر ذمه او قرار بدهد زیرا چه آن مقدمه را بگوید یا نگوید عقل به آن حکم می کند و نیاز به اعتبار مولی نیست. خلاصه اینکه در اراده تکوینی ملازمه است و در اراده تشریعی هم بین شوقین ملازمه هست اما در حکم ملازمه نیست.

جواب

مرحوم شهید صدر می فرمایند که بین شوقین ملازمه است و این هم وجدانی است حتی می گوید سیدنا الاستاذ مرحوم آقای خوئی هم که این مقدمه را واجب نمی دانند، ملازمه بین شوقین را قبول دارند که شوق مولی به ذی المقدمه مستلزم شوق او به مقدمه است البته شوق غیری نه نفسی منتهی مرحوم خوئی می فرمایند این غیر از حکم است و نظر مرحوم صدر این است که این بحث ها لفظی است و اصل حکم، شوق مؤکد به فعل است که مانعی هم برای ابراز آن نباشد، این روح حکم است. درست است که قالب حکم این است که مثلاً بگوید؛ برو یا نرو، انجام بده یا انجام نده اما این شکل حکم است و این شکل یک حقیقت و درون مایه ای دارد که همان شوق مؤکد است و این خواسته مولی مانعی هم ندارد گاهی مولی خواسته ای دارد ولی موانعی نمی گذارد این خواسته را ابراز و انشاء کند اما در اینجا این طور نیست بنابراین



مرحوم شهید صدر می‌فرمایند که ما آن‌ها را قبول داریم و حکم، همان اعتبار است ولی روح حکم همان شوق مؤکد مولی است که با مانعی هم مواجه نیست درواقع همین‌که شما تلازم در شوق را قبول کردید تلازم در حکم را هم باید قبول کنید باینکه بیان نکرده باشد که البته در مواردی بیان هم شده است.

اشکال به جواب

تلازم بین شوق مؤکد هست ولی شوق مؤکد درجایی حکم است که یک اثری هم بر تبدیل آن شوق مؤکد به اعتبار و حکم مترتب باشد و فایده‌ای داشته باشد و آقای خوئی می‌فرمایند در اینجا فایده‌ای ندارد و اثری بر آن مترتب نیست زیرا عقل به آن حکم می‌کند و گفتن مولی اینجا هیچ اثری ندارد. این شوق مؤکد، روح حکم است ولی وقتی می‌شود به عنوان حکم تلقی کرد که مانعی از انشاء شارع نباشد، ما می‌گوییم انشاء شارع مانع دارد چون این انشاء لغو است زیرا چه شارع بگوید و چه نگوید عقل می‌فهمد اگر انشاء بعد از شوق لغو نبود ما هم می‌گفتیم شوق، روح حکم است چون نیست لذا نمی‌توانیم بگوییم این شوق مؤکد حکم است. پس ما باید متوجه این نکته بشویم که این گفتن مولی ارزشی دارد یا نه اگر ثمره نداشته باشد، حکم نیست اما اگر ارزش داشته باشد حکم است به عبارت دیگر همان بحث قاعده ملازمه اینجا مطرح می‌شود یعنی عقل می‌گوید هر جا عقل حکم کند شرع هم آنجا حکم می‌کند منتهی این درجایی است که این حکم شرعی یک اثری داشته باشد در احکام مستقلات عقلیه عقل حکم می‌کند ولی عقل می‌گوید شرع هم اینجا حکم دارد باینکه بیان لفظی ندارد و لغو هم نیست چون حکم شارع باعث می‌شود که این عملی را که عقل می‌گوید خوب است یا بد است دارای ثواب و عقاب شود و عقل می‌گوید که شارع هم حکم کند تا ثواب و عقاب بیاورد و لذا حکم شارع در مستقلات عقلیه ارزش دارد. این بحث‌هایی که اینجا مطرح شده آخر می‌رسد به این نکته که مرحوم خوئی می‌گوید آنچه ملازمه بین آن است بین شوق به ذی‌المقدمه و شوق به مقدمه است و این غیر از حکم است و مرحوم شهید صدر می‌فرماید حقیقت حکم، همین شوق است. ولی ما می‌گوییم که شوق مؤکد مستلزم حکم است ولی آنجایی که حکم، مانعی نداشته باشد و انشاء حکم ارزش و اثری داشته باشد. بله اینجا عرفاً ملازمه هست و همه قائل به این هستند که بین شوقین ملازمه هست ولی مرحوم خوئی می‌فرماید که این منتقل به حکم نمی‌شود و لازم نیست که حکم دنبال شوق مؤکد بیاید زیرا شوق مؤکد درست است که همه‌جا مستلزم حکم است ولی درجایی است که حکم لغو نباشد و اینجا لغو است و مرحوم صدر در ذهنشان این است که لغو نیست و لذا آن نقطه پنهان اختلاف چیز دیگری است که تصریح به آن نشده و آن این است که آیا با توجه به اینکه عقل می‌گوید باید این را انجام بدهد حکم مولا به مقدمه به وجوب غیری ارزشی دارد یا ندارد؟ در مستقلات عقلیه حکم مولی ارزش دارد چون باعث ثواب و عقاب می‌شود زیرا کُلَّمَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعِ بحث در اینجا است که آیا می‌شود این حکم را در اینجا پیاده کرد یا نه؟



کسانی می‌گویند ارزش ندارد اما جواب اصلی از اشکال آقای خوئی و دیگران همین است که این ارزش دارد ولو در همین حد که با امر مولوی غیری شارع، زمینه‌ای برای ثواب بیشتر پیدا می‌شود. درست است که در مقدمه می‌توان با قصد ذی‌المقدمه هم ثواب برد، اما اگر قصد مولی اینجا بود می‌تواند با آن قصد یک ثواب بیشتری ببرد و همین حد کافی است که بگوییم این شوق مؤکد مستلزم حکم است به خصوص اگر این را ضمیمه کنیم به آنجایی که امر به مقدمه هم شده پس نقطه اختلاف در اینجا است و لذا نهایت خط در این استدلال سوم به همان جای می‌رسد که در استدلال دوم رسیدیم در آنجا می‌گفتیم مولی امر کرده به مقدمات و اصل هم مولویت است مگر اینکه لغو باشد که اگر لغو نبود استدلال بعدی هم درست می‌شود و ما در آنجا ثابت کردیم که لغو نیست.